

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرجع دوم (تقديم مشروط به قدرت عقلی بر مشروط به قدرت شرعی)

مرجع دوم در مرجحات باب تزاحم این است که مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه مقدم شود. بزرگانی مثل مرحوم نائینی و جمعی از اعظام این مرجع را پذیرفتند. اما در مقابل برخی مثل مرحوم آقای خوئی و شاهرودی قائل اند چنین مرجحی درست نیست.

این مرجع در مواردی در فقه مطرح می شود که يك موردش مثال معروف دوران بین طهارت خبیثه و طهارت حدثیه است که می گویند وجوب طهارت خبیثی مشروط به قدرت عقلی است اما وجوب طهارت حدثی مشروط به قدرت شرعی است. مثال دوم دوران امر بین اینکه مکلف پول را صرف در اداء دین یا حج کند. اینجا می گویند وجوب وفای به دین مشروط به قدرت عقلی و حجة الاسلام مشروط به قدرت شرعی است. این مثال معروف هم هست که کسی نذر کند هر سال در عرفه کربلا باشد. اگر بخواهد هر سال عرفه در کربلا باشد نمی تواند حجة الاسلام انجام بدهد. آیا این نذر مانع از استطاعت این شخص می شود و بگوئیم این دیگر هیچ وقت مستطیع نمی شود؟ بگوئیم وجوب وفای به نذر مقید به قدرت عقلی است اما وجوب حج، مشروط به قدرت شرعی است. مشهور فقها از جمله صاحب جواهر، مرحوم سید در عروه، گفته اند نذر محقق می شود و نذر را مقدم کردند و گفتند استطاعت در آن صورت منتفی می شود.

معنای قدرت شرعی

مرحوم خوئی می فرمایند قدرت شرعی «ما يكون ملاكه متوقفاً على القدرة». آن قدرتی در ملاك حكم دخالت دارد به طوری که اگر انسان عاجز شد آن فعل ملاك ندارد. در مقابل قدرت عقلی است که همان قدرت تکوینی است. انسان اگر قدرت نداشت ملاك فعل از دست نمی رود اما چون قدرت شرعیه دخیل در ملاك است طوری است که اگر این قدرت نباشد و انسان عاجز باشد آن فعل ملاك ندارد.

مثالی که مرحوم خوئی می زنند می فرمایند اگر دوران امر بین حفظ نفس و وضو باشد - مسئله ای اهمیت را فعلاً کار نداریم -، وجوب حفظ نفس منوط به قدرت عقلیه است اما وجوب وضو مشروط به قدرت شرعیه است. بعد می فرمایند در مسئله ای وجوب حفظ نفس از این راه هم قائل شویم به اینکه بر وجوب الوضو مقدم است. به عبارت دیگر اگر در جایی انسان بخواهد وضو بگیرد جاننش در خطر است، دلیل وجوب حفظ نفس می گوید جانن را حفظ کن. هم می توانیم به ملاك اهم بگوئیم مقدم بر وضو هست و هم می توانیم به ملاك اینکه وجوب حفظ نفس مشروط به قدرت عقلیه است اما وجوب وضو مشروط به قدرت شرعیه است مقدم کنیم.

در مطلب دوم می‌فرمایند علت مشروط بودن وضو به قدرت شرعی این است که مقابل امر به وضو امر به تیمم داریم. امر به تیمم مقید به فقدان الماء است - إن لم تجدوا ماءً - فقدان الماء یعنی عدم قدرت بر وضو. در توضیح می‌فرمایند مجرد وجدان خارجی ماء موجب سقوط تیمم نیست. ممکن است آب باشد اما مکلف قدرت بر استعمال نداشته باشد مثل همین موردی که اگر بخواهد آب پیدا کند جانش در خطر است. لذا چون تیمم مشروط به عدم قدرت بر وضو است نتیجه‌اش این می‌شود که وضو مشروط به قدرت است.

قبلاً هم نظیر این بیان را داشتیم و در کلمات دیگران هم بود. از راه مقابله که امر به تیمم منوط به عدم قدرت بر وضو هست کشف می‌کنیم که خود وضو مشروط بر قدرت می‌شود. از کجا این قدرت دخیل در ملاک است؟ این را ذکر نمی‌کند. یک صورت قدرت در اینجا این است که اصلاً آبی نیست و فاقد الماء می‌شود. یک صورتش این است که آب هست اما نمی‌تواند شرعاً یا عقلاً استفاده کند چون مثلاً جانش در خطر است. می‌خواهند بفرمایند چون توسعه دارد یعنی حتی در صورتی که آب هم موجود است اما شرع به او اجازه نمی‌دهد از این آب استفاده کند مشروط به قدرت شرعی می‌شود. البته قبلاً در این مطالب ملاحظه و بحث داشتیم حالا کلام ایشان را می‌گوییم و اشکالی هم که ایشان وارد کرده را ذکر می‌کنیم بعد مطالبی که در ذهن مان هست را عرض می‌کنیم.

برخی از امثله‌ی قدرت شرعی قابل درک برای عقل نیست. مثلاً شارع می‌گوید من واجب اهمی دارم که عقل اهمیتش را نمی‌فهمد و این سبب می‌شود واجب مهم ملاک نداشته باشد. در قدرت شرعی می‌توانیم تصویر کنیم که گاهی اوقات شارع ما را عاجز می‌داند و این عجز سبب می‌شود که بگوئیم ملاک از بین رفته. مثلاً اگر گفتیم انجام حج موجب وهن دین شود عقل که چیزی به نام وهن دین نمی‌فهمد! بله عنوان کلی وهن را می‌فهمد ولی وهن دین را متوجه نیست. ما می‌دانیم شارع اگر عمل واجب و اختصاص به حج ندارد مثلاً اگر امر به معروف و نهی از منکر موجب وهن دین شد، شارع می‌گوید حالا که وهن دین است من تو را از انجام این واجب عاجز می‌دانم.

به بیان دیگر ولو مرحوم خوئی این را ندارند اما از مجموع کلمات دست می‌آید که قدرت شرعی دو مصداق دارد. یک مصداقش عجزی است که اصلاً عقل در آنجا ادراکی ندارد. شارع می‌گوید اگر فعل واجب تو موجب ایذاء ابوین شد ملاک ندارد. همان مثالی که قبلاً خواندیم. کسی خدمت رسول الله آمد که به جهاد برود. عرض کرد من پدر یا مادری دارم که اینها نمی‌خواستند برای رفتن به جهاد خدمت شما بیایم. حضرت فرمود اگر يك ساعت با اینها مأنوس باشی خیر از اینکه يك سال در جهاد باشی. آدم می‌فهمد که اگر فعل واجب سبب ایذا پدر یا مادر شد ملاکش را از دست می‌دهد ولو عقل چنین ادراکی ندارد. فوqش این است که عقل برای پدر و مادر احترامی یک مقدار زائد بر دیگران قائل است اما این احترامی را که شرع برای پدر و مادر قائل است اصلاً عقل ادراک نمی‌کند.

مصداق دوم قدرت شرعی همین قدرت تکوینی عقلی است. منتهی این قدرت تکوینی عقلی دو جور است. الف - دخیل در ملاک نیست یعنی اگر شخص عاجز بود آن فعل ملاکش را دارد. ب - قدرت عقلی‌ای است که اگر نباشد آن فعل ملاک را ندارد. از عبارات مرحوم خوئی همین استفاده می‌شود.^[1]

حدیث اخلاقی هفته

روایتی در معانی الاخبار از امام باقر⁷ نقل شده که می‌فرماید قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) «جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ». تمام خیر در این سه خصلت جمع شده. «النَّظَرِ وَ السُّكُوتِ وَ الْكَلَامِ» بعد می‌فرمایند «وَ كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ» هر نظری که در آن عبرت نباشد سهو است. حالا سهو در اینجا آیا همان معنای نسیان را دارد یا غفلت را دارد؟ می‌فرمایند در هر نظری باید عبرت باشد. انسان به هر چه که نظر کرد باید يك عبرتی هم بگیرد و او را پلی قرار بدهد برای مقصود نهایی.

«وَكُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ» سکوتی که در آن فکر نباشد. اینکه در روایات وارد شده که از خصوصیات مؤمن صمت و سکوت است، سکوتی که در آن فکر باشد و الا آدم ساکتی که در حال سکوت عقلش کار نکند سکوتش چه ارزشی دارد؟ سکوتی که انسان در آن حال دائماً فکر کند این خصوصیتی که در این روایت ذکر می‌شود، بزرگان از علما را که خدمت شان می‌رسیدیم یا حالاتشان را برای انسان نقل می‌کنند این جهات در بزرگان ما بوده. اگر نگاهی می‌کردند در این نگاه عبرت بود، حالا به هر چه نگاه می‌کردند! اگر سکوت می‌کردند سکوتشان همراه با فکر بوده و می‌فرماید در هر سکوتی که فکر نباشد غفلت است^[2].

در روایت دیگری که امیرالمؤمنین به امام حسین (علیهما السلام) وصایایی دارد. آنجا حضرت فرمودند «الْفِكْرَةُ تُورِثُ نُورًا»^[3]. نفس فکر برای انسان نورانیت می‌آورد. انسان شب قبل از خوابیدن وقتی می‌خواهد محاسبه نفس کند این است که امروز چقدر حرف زدیم؟ چقدر فکر کردیم؟ چقدر در مورد خدای تبارک و تعالی، قیامت، آینده دنیا، چقدر نشستیم فکر کردیم؟ گاهی اوقات انسان وقتی می‌خواهد از 20 نمره بدهد شاید يك هم نمی‌تواند به خودش نمره بدهد که امروز غیر از ساعاتی که خوابیدیم و مشغول غذا بودیم چقدر فکر کردیم؟

خودمان را تمرین بدهیم، اولاً تمرین بدهیم به اینکه تا می‌شود حرف نزنیم. آن افرادی که عادت کردند حرف بزنند اینها نمی‌دانند که چه سرمایه‌ی عظیمی به نام صمت را از دست می‌دهند و این تعبیر خیلی تعبیر عجیبی است. «كَمْ مِنْ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً»^[4] گاهی اوقات يك کلمه، نعمتی را از انسان می‌گیرد. گاهی اوقات يك تعبیر تُند در خانواده به همسر به فرزند، انسان با تشر به او بگوید بنشین، همین نعمت نماز شب، نعمت نماز اول وقت را از انسان می‌گیرد نعمت حضور در درس را از انسان می‌گیرد! اینها اموری است که ما باید خیلی مراقبت کنیم تا چه برسد به اینکه انسان بخواهد روی منبر اگر تریبونی دارد شروع به حرف زدن کند، از يك طرف دین را مورد اتهام قرار بدهد، از يك طرف اشخاص را مورد اتهام قرار بدهد، این چیزهایی که متأسفانه در زمان ما خیلی فراوان شده. نباید بگوئیم دیگران مشکل دارند و ما نداریم. ما خودمان از همه بیشتر، من خودم را عرض می‌کنم ولو امروز داریم می‌شنویم، از همین امروز تصمیم بگیریم بر طبق این روایت عمل کنیم.

استاد بزرگوار ما جناب آقای حسن‌زاده آملی که من بحث الهیات، اشارات و هیئت را خدمت ایشان خواندم، می‌دیدم در جلسات گاهی اوقات زودتر می‌آمدند تا طلبه‌ها بیايند یا بعد از آن جلسات دیگر، وقتی ساکت هستند دارند فکر می‌کنند یا من در حالات مرحوم والدین زیاد دیدم مخصوصاً این سال آخر عمر که گاهی اوقات مرور می‌کنند لحظات و ساعاتی که ایشان داشت کاملاً با سال‌های قبل تفاوت داشت. ایشان همیشه با ما در جلسات صحبت می‌کرد. مباحث علمی مطرح می‌شد ولی دائماً در سال آخر در حال فکر بود، کاملاً محسوس بود.

بزرگان این چنین هستند، ما هم يك مقداری این را یاد بگیریم سکوت کنیم اما سکوتی که در آن فکر باشد. بگوئیم يك مدتی از عمر ما گذشت چی شدیم؟ کجا می‌خواهیم برویم؟ دنبال چی هستیم؟ ما که در این راه برای قرب به خدا آمديم حالا نسبت به ده سال پیش آیا تقرب پیدا کردیم یا نکردیم؟ مشکل چی بوده؟ اینها می‌شود فکر. چه راهی وجود دارد که حالا آن ده سال، این بیست سی سال گذشته را جبران کنیم یا آن مقداری که باقی مانده؟ «كل سكوت ليس فيه فِكْرَةٌ فهو غفلة». در همان روایتی که می‌گوید فکر نورانیت می‌آورد مقابلش هم غفلت می‌گوید ظلمت می‌آورد.

«وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ» وقتی کلمه‌ی ذکر به صورت مطلق در روایات می‌آید یعنی ذکر خدای تبارک و تعالی و ما يتعلق به خدای تبارک و تعالی، هر کلامی که در آن خدایی و صبغهی خدایی نباشد لغو است، بعد می‌فرماید «فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرَةً» خوشا به حال کسی که نظرش عبرت است. مثلاً گاهی اوقات آدم می‌بیند این نظر را از خودمان و مجموعه‌ی خودمان در حوزه، افرادی سال‌ها زحمت کشیدند اما يك دفعه اعتقاداتشان را از دست می‌دهند، آدم فکر کند نگاه کند چی شد که اینطور شد؟ اینها برای ما مهم است.

مگر تضمینی از ناحیه‌ی خدای تبارک و تعالی به ما داده شده که تا آخر بر همین ایمان محکم هستیم؟ چه می‌دانیم چه خواهیم شد؟ ولی وقتی نظر منشأ اعتبار و عبرت باشد، سکوت موجب فکر باشد، این فکری که در اینجاست که حالا وقت نیست من عرض کنم، واقعاً اگر انسان در حال سکوت فکر کند از خودش نمی‌تواند تجاوز به دیگران کند. اصلاً وقت و مجال ندارد سراغ عیوب دیگران برود اما حالا کار ما چی شده؟ کار ما این شده که بگردیم عیوب دیگران را پیدا کنیم. وقتی شنیدیم يك کسی عیبی دارد و مشکلی دارد منتظر باشیم رفیق‌مان بیاید بگوئیم خبر داری؟ بعد بنشینیم راجع به آن صحبت کنیم، کار ما این شده. به خودمان مشغول باشیم چه کار به دیگران داریم؟

«كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ» خوشا به حال کسی که فکر کند به یاد خدا بیفتد بر خطاهای خودش بُکا داشته باشد «وَأَمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ» کاری کند که مردم از شرّ او در ایمن باشند. اینکه فلانی از ما وحشت دارد من اگر چیزی از او می‌دانم و بگویم چیزی از او باقی نمی‌ماند! به این معناست که دیگران از شرّ ما در ایمن نیستند، اگر يك کسی می‌داند که من عیبی و گناهی و جرمی از او را خبر دارم اینقدر باید از جهت ایمانی درجه‌ی من درست باشد خیالش راحت است که اگر صدها شمشیر هم به گردن من بیاید چنین مطلبی را مطرح نخواهم کرد این می‌شود.

اما آدمی که به عناوین مختلف می‌خواهد دیگران را گرفتار کند، شرّش به دیگران برسد این شرط مسلمان بودن و شرط تدین نیست. حضرت می‌فرماید مراقبت کنید که شرّتان به دیگران نرسد و خیال مردم راحت باشد، بگویند از اینها به ما بدی نمی‌رسد.

امیدواریم که ان شاء الله بتوانیم این خصال ثلاث را برای خودمان جمع کنیم ان شاء الله.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج 2، ص: 432: المرجح الثاني: كون أحد الواجبين غير مشروط بالقدرة شرعاً، فيقدّم على واجب مشروط بها شرعاً. و المراد بالثاني ما يكون ملاكه متوقفاً على القدرة، ففي صورة العجز ليس له ملاك أصلاً، بخلاف الأول فإنّ المراد به ما يكون ملاكه غير متوقف على القدرة، فهو تام الملاك و لو مع العجز، و إن كان المكلف معذوراً في فواته عقلاً، كما إذا دار الأمر بين حفظ النفس المحترمة من الهلاك، و بين الوضوء فإنّ ملاك حفظ النفس و مصلحته غير متوقف على القدرة، و إن كان العاجز معذوراً عقلاً، بخلاف الوضوء فإنّه مشروط بالقدرة شرعاً بقرينة مقابلة الأمر به للأمر بالتيمم المقيد بفقدان الماء....

[2] معاني الأخبار، النص، ص: 344: حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ النَّظَرُ وَ السُّكُوتُ وَ الْكَلَامُ وَ كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَ كُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرَةً وَ سُكُوتُهُ فِكْرَةً وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ آمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ.

[3] تحف العقول، النص، ص: 89.

[4] تحف العقول، النص، ص: 90.